مردم سالاری | دوشنبه ۷ تیر ۱۴۰۰ - ۱۷ ذی‌القعده ۱۴۴۲ - ۲۸ ژوئن ۲۰۲۱ - سال بیستم - شماره ۵۴۶۹

یادداشت

بهشتی در هفت پرده

ایمان پورنصیر

پرده اول. رهبر تحمیلی، هرگز!

شهید دکتر بهشتی بر این باور بود که اگر اکثریت جامعه‌ای مکتبی را به عنوان پایه‌ی حکومت خود بپذیرند، طبیعتاً در رأس این حکومت باید آگاه‌ترین فرد به مکتب، نقش امامت و رهبری را به عهده بگیرد. «آنها که بر پایه اعتقاد به اسلام و التزام به اسلام یک مجموعه به وجود می آورند می‌شوند امت. امت، از نظر ایدئولوژی اسلامی و مبانی عقیده و عمل اسلام، حتماً نیاز دارد به امامت» (بهشتی، محمد، مبانی نظری قانون اساسی، ص ۵۸). اما این رهبری هرگز نباید تحمیلی باشد. به دیگر سخن اکثریت مردم باید شخص رهبری را برای این سِمَت پذیرفته باشند: «امروز در این عصر غیبتِ امامِ معصومِ منصوبِ منصوص، در این عصر، امامت، دیگر تعیینی نیست؛ تحَمیلی هَم نیست؛ بلکه شناختنی و پذیرفتنی یا انتخابی است. بنابراین رابطه امت و امامت در عصر ما یک رابطه مشخص است. دقت بفرمایید! شناختن آگاهانه و پذیرفتن نه تعیین و نه تحمیل» (همان). از نظر بهشتی، اسلام به شدت با زمامداری تحمیلی مخالف است و آن را مایه فساد و مایه تیره‌بختی در دنیا و آخرت می‌داند: «بر طبق مبانی اسلامی در عصر ما حکومت، زمامدار، حاکم صرفاً باید سِمَت و قدرت خودش را از آرای مردم بگیرد. کسی حق دارد زمامدار مردم باشد که برگزیده مردم یا لااقل پذیرفته مردم یا مورد حمایت مردم باشد. هیچ‌کس حق ندارد در مبانی اسلام که ولایت و زمامداری خودش را بر مردم تحمیل کند؛ برخلاف رضایت آنها و خلاف پذیرش و تمایل آنها و برخلاف انتخاب آنها. چرا؟ برای اینکه کسی که آمد بر خلاف خواست مردم به آنها گفت من آقابالاسر شما هستم، من حاکم بر شما هستم می‌خواهید بپذیرید یا می‌خواهید نپذیرید و... این آدمی است که با زور و از روی انگیزه تفوق‌طلبی آمده است سمتی را برای خودش ادعا کرده است و تفوق‌طلبی و برتری‌طلبی در قرآن و طبق ایدئولوژی اسلامی مردود، مطرود و مایه فساد و مایه تیره‌بختی در دنیا و آخرت است» (همان، ص ۱۸).

پرده دوم. ریاست جمهوری زنان

بهشتی به صراحت می‌گفت دلایلی که آورده می‌شود که زنان نمی‌توانند رییس جمهور شوند کافی نیست: «آیا زن مسلمان هم می‌تواند رئیس‌جمهوری باشد یا خیر؟ چرا این سؤال وجود دارد؟ به دلیل این روایات. قرآن نفی کننده آن نیست. در قرآن نسبت به این قسمت، نه راجع به مرد و نه راجع به زن، نصی وجود ندارد. درباره نفی زمامداری مرد مطلبی نیست و بنابراین تکلیف مرد روشن می‌شود. اما راجع به زن، چون بعضی از روایات هست، یک سؤال و یک ابهام به وجود می‌آید که باید آن را فقیهانه روشن کرد نه با احساسات، که ان شاءالله در آینده برای شورای فقها مسأله حل می‌شود. برای خود من دلایلی که در روایات آورده می‌شود که زن نمی‌تواند زمامدار و رئیس‌جمهوری باشد کافی نیست و هیچ وقت هم کافی نبوده است.

ادامه در صفحه ۱۲

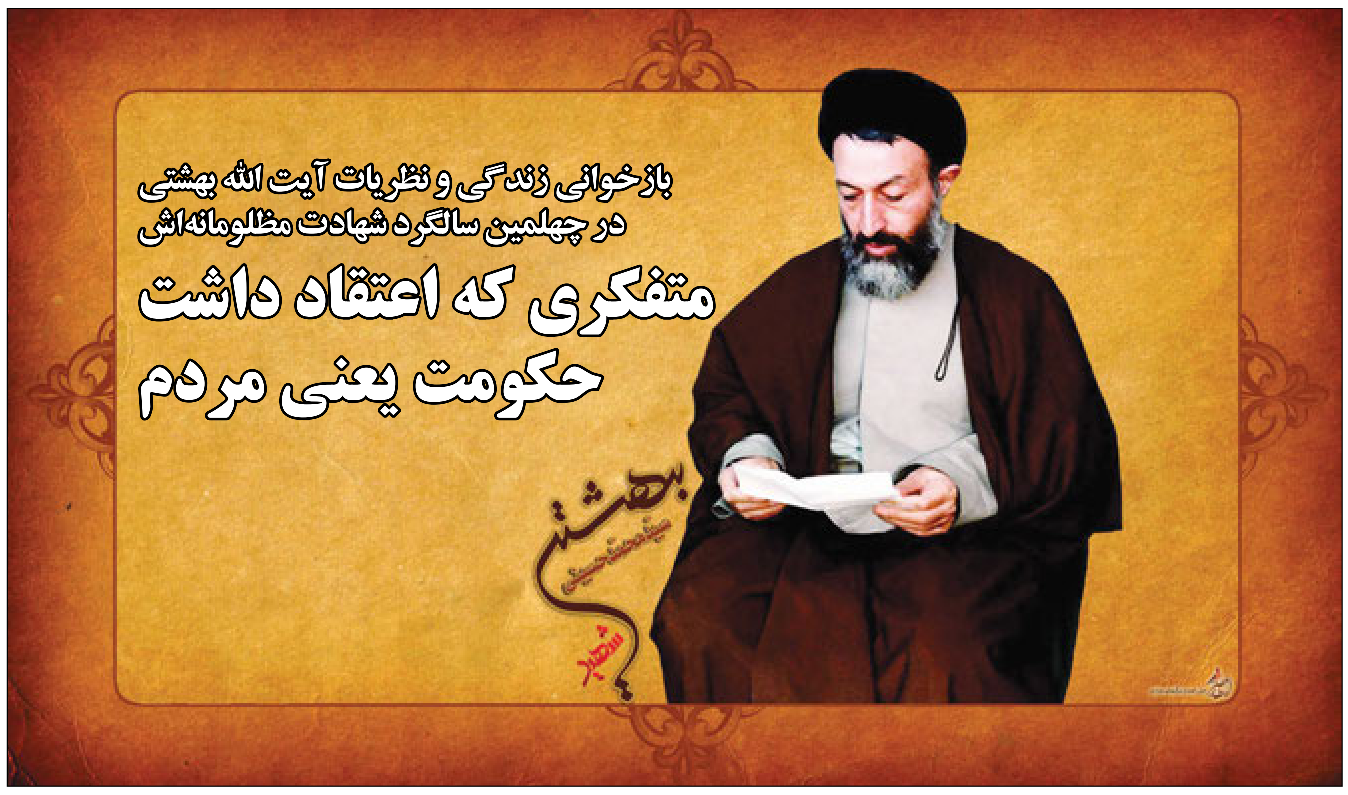

شهید محمد حسینی بهشتی بی شک جزو بزرگترین چهره هایی است که در آغاز انقلاب اسلامی، نقش و چایگاه بی بدیلی داشت. وی از جوانی با تحصیل همزمان و جدی در حوزه و دانشگاه، امری که در آن زمان چندان در حوزه ها معمول نبود، سعی کرد علاوه بر آموختن علوم اسلامی با علوم روز دنیا هم آشنا شود. با این وصف بود که پس از تحصیلات مقدماتی در زادگاهش، اصفهان در سال ۱۳۲۵ راهی قم شد و به مدرسهٔ حجتیه رفت نزد بزرگانی همچون سید محمد محقق داماد و امام خمینی سید حسین طباطبایی بروجردی، مرتضی حائری یزدی، سید محمد تقی خوانساری و سید محمد حجت کوه کمری به تحصیل علوم دینی پرداخت. همچنین در سال ۱۳۲۷ دیپلم ادبی را با شرکت در آزمون متفرقه گرفت و به دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (دانشکدهٔ الهیات و علوم اسلامی کنونی) دانشگاه تهران وارد شد. گواهی کارشناسی رشتهٔ معقول (فلسفه و حکمت اسلامی) را در سال ۱۳۳۰ از دانشگاه تهران دریافت کرد و پس از گرفتن کارشناسی تصمیم داشت برای یادگیری فلسفهٔ غرب با بورس تحصیلی‌ای که در آن پذیرفته شده بود به اروپا سفر کند. اما پس از آشنایی با علامه طباطبایی از تحصیل در خارج از کشور پشیمان شد و به قم بازگشت. در درس‌های اسفار ملاصدرا و کتاب شفای ابن سینا و نیز کلاس‌های گفت و شنید کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم نزد طباطبایی حضور می‌یافت. در این دوره بخشی از وقتش را به آموزش درس زبان انگلیسی در دبیرستان‌های قم اختصاص می‌داد، از جملهٔ آن‌ها دبیرستان حکیم‌نظامی بود. در ۱۳۳۳ نیز دبیرستان دین و دانش را در قم بنیان نهاد.

در سال ۱۳۳۵ دورهٔ دکترای خود را در رشتهٔ فلسفه آغاز کرد. اما با توجه به سفر به آلمان نتوانست به موقع دوره را به پایان برساند و سرانجام در سال ۱۳۵۳ از پایان‌نامه دکترای خود با نام «مسائل ما بعد الطبیعه در قرآن» دفاع کرد.

در سال ۱۳۴۳ مسلمانان هامبورگ از مراجع قم برای مسجد درخواست روحانی کردند. سید محمدهادی میلانی و حایری، بهشتی را برای این کار انتخاب کردند. در آن زمان با توجه به ترور انقلابی حسن علی منصور نخست وزیر وقت به دست فداییان اسلام و نقش شاخهٔ نظامی هیئت‌های موتلفه در آن، دوستان بهشتی به دنبال خارج کردن او از کشور بودند. نخست ساواک از صدور گذرنامه برای این سفر جلوگیری کرد. اما با تلاش آیت الله سید احمد خوانساری این مشکل برچیده شد و او در اسفند ۱۳۴۳ به آلمان رفت و در شکل‌گیری مرکز اسلامی هامبورگ و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا ایفای نقش کرد. در این مدت به سفر حج رفت و نیز سفرهایی به ترکیه، سوریه، لبنان و عراق برای آشنایی با تلاش‌های اسلامی و دیدار با امام موسی صدر و آیت الله خمینی انجام داد. در ۱۳۴۹ سفری به ایران داشت که در آن سفر از سوی ساواک ممنوع‌الخروج شد و اقامت ۵ ساله او در آلمان پایان یافت. پس از بازگشت به ایران، دوباره در آموزش و پرورش مشغول به کار شد و سپس به عنوان کارشناس ارشد در کتاب‌های علوم دینی در سازمان تدوین کتاب‌های درسی ایران اشتغال داشت و به همراه محمد جواد باهنر به گردآوری کتاب‌های درسی برای مدرسه‌ها پرداخت.

نقش اصلی وی اما بعد از انقلاب آغاز شد. با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ او دبیر شورای انقلاب بود و با توجه به باور عمیق او به کار حزبی در ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ حزب جمهوری اسلامی را به همراه آیات سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سید علی خامنه‌ای و محمد جواد باهنر بنیانگذاری کرد. تربیت نسل اولیه انقلاب برای کار تشکیلاتی یکی از مهمترین برنامه ها و اقدامات او در این حزب بود. پس از آن شهید بهشتی در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی شرکت کرد و برای تدوین قانون اساسی انتخاب شد. در این مجلس آیت الله منتظری رئیس بود و آیت الله بهشتی نایب رئیس که گاهی هم مدیریت جلسات را به عهده می گرفت. در ۴ اسفند ۱۳۵۸ به دستور اما خمینی، ریاست دیوان عالی کشور یعنی بلندپایه‌ترین مقام قضایی در آن زمان را بر عهده گرفت و تا زمان شهادت در هفتم تیر و در مقر حزب جمهوری در این سمت بود.

بهشتی برای آنهایی که با او کار کرده اند الگویی از نظم، برنامه ریزی و کار تشکیلاتی بود که این همه را با اعتقاد دینی و ساده زیستی و مردم داری آمیخته بود. روحیه علم آموزی و عملگرایی او را تبدیل به اندیشمندی کرده بود که میان نظر و عمل پیوند زده و از این‌رو، نظام فکری منسجم و سازگاری ایجاد کرده بود؛ امری که در اندیشمندان اسلامی کمتر به چشم می‌آید.

دیدگاه او درباره حکومت و حاکمیت، دیدگاهی مترقی و ارزشمند بود که در میان سخنان و نوشته های او متجلی است. نیل به «حکومت اسلامی» یا همان الگوی «امت و امامت» که به نظر وی به بهترین شکل در نظام جمهوری‌اسلامی تحقق یافته، بنیان فلسفه سیاسی وی را شکل می‌دهد.

به نظر شهید بهشتی نظام اسلامی، نظامی متکی بر آرای آزاد ملت است و نه قهر و غلبه؛ «هیچ حکومتی در هیچ درجه‌ای نباید خود را بر مردم تحمیل کند و به علاوه حکومتی که از حمایت مردم برخوردار نباشد، از همکاری آنها هم برخوردار نیست و اصولا کاری نمی‌تواند انجام بدهد و ناچار می‌شود که به زور سرنیزه خودش را سرپا نگه دارد و در نتیجه هم کارایی‌اش کم می‌شود و هم ظالم می‌شود» (صورت مشروح مذاکرات مجلس نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

«امت» در نظر شهیدبهشتی کلی است که براساس اعتقاد و التزام به اسلام شکل می‌گیرد و براساس قراردادی دست به انتخاب «امام» می‌زند؛ وی معتقد است که امامت در عصر غیبت کبری، دیگر تعیینی و انتصابی نیست، بلکه شناختنی، پذیرفتنی و انتخابی است. از این حیث، او رابطه امت و امامت را مبتنی‌بر شناخت آگاهانه و نه پذیرفتن از روی تعیین و تحمیل می‌داند. بر همین اساس، در چنین نظامی امت و امامت نسبت به یکدیگر مسئول و متعهدند. خلاصه آموزه های او در امر حکومت، حکومت را به معنای مردم می داند و کوچکترین تفکیک یا جداسازی مردم و حکومت را نمی پذیرد؛ آموزه هایی که بازگشت به آن می تواند بسیاری از نارسایی ها و مشکلاتی که امروز با آن مواجهیم پایان دهد.

تضاد دو نسل

گفتاری از شهید مظلوم، آیت الله دکتر بهشتی

الحمدللّه ربّ العالمین، الصّلاهُ و السلام علی جمیع انبیائه و رسله و علی سیدنا و نبینا خاتم النبیین و علی الائمهٔ الهداهٔ من اهلِ بیته و الخیرهٔ من آله و صَحبه، و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

فرصتی است که در محیطی اختصاص یافته به تربیت و تعلیم، با جمعی از برادران و خواهران ارجمند گفتگویی داشته باشیم. چه بهتر که، طبق معمول، زمینه گفتگو مطلبی در ارتباط نزدیک با تربیت و تعلیم فرزندانمان باشد. زمینه‌ای که برای مذاکره امروز در نظر گرفته شده عبارت است از درگیری دو نسل در خانواده.

اصولاً درگیری دو نسلِ نوسال و جوانسال با نسل قبل از آن، از مسائل اجتماعی قابل ملاحظه عصر ماست. این درگیری در جامعه‌های مختلف، با نظامهای اقتصادی و اجتماعی و فکری مختلف، مورد توجه است. اگر تنها به آن مقدار از آنچه در نشریات عمومی یا کتابها منعکس می‌شود توجه کرده باشید، خواهید دید این درگیری یکی از مسایل بسیار مهم زمان ماست. از نسل جوان و نوجوان، امروز بیشتر با برچسب نسل سرکش و عصیانگر یاد می‌شود. آیا این درگیری از نقطه‌های ضعف زندگی بشر در عصر ماست یا از نقطه‌های قوت آن؟ دو نظر کاملاً متخالف در این باره اظهار می‌شود. یک عده برآنند که این درگیری و سرکشی و سر تسلیم فرونیاوردن در برابر آنچه نسل قبل، از نسل نو می‌خواهد، نشانه تحرک، پویایی، نوآفرینی و سرعت پیدا کردن آهنگ تکامل و پیشرفت در جامعه بشری است. شنیده‌اید که سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر! از نظر آنان، همه چیز نوآر که نو را حلاوتی است دگر! برای رسیدن به نو، راهی جز پشت پا زدن به کهنه‌ها نیست. این عده دلداری هم می‌دهند و توصیه نیز می‌کنند که غصه نخورید که در این تحرک و پویایی مقداری از چیزهایی که شما عمری به آنها دل بسته‌اید خراب می‌شود و از بین می‌رود. غصه‌اش را نخورید! «تا پریشان نشود کار به سامان نرسد.» تا یک ساختمان کهنه فرسوده نامتناسب را خراب نکنیم و حتی آشغال و خاکروبه آن را بیرون نریزیم، جا برای ساختمان تازه دلپذیرِ نو متناسبتر با نیازهای زمان باز نمی‌شود. آیا می‌شود خانه‌ای کلنگی بخرید، بگویید من هم می‌خواهم این ساختمان کلنگی را به عنوان عتیقه حفظ کنم و هم می‌خواهم در همین جا یک ساختمان به درد بخور متناسب با احتیاجات روز بسازم؟ مگر اینکه اصلاً روی سقف و بالای آن ساختمانِ کهنه یک سقف کامل بزنید و از فضای روی آن استفاده کنید ـ اما چه کسی چنین می‌کند؟ بنابراین، از اینکه آن درهای کهنه چوبی را که لولا هم نداشت، ولی میراث گذشته بود و یادآور خاطرات دیرین بود و عمری با آنها خو و انس گرفته بودید خراب کنید، غمین مباشید؛ دری بهتر، شایسته‌تر، متناسبتر، با اتاقی بهتر جانشین آن خواهد شد. این یک برداشت؛ برداشتی صددرصد مثبت، همراه با قدردانی و ارج نهادن به طغیانگری و عصیان و سرکشیِ نسل جوان. این گروه می‌گوید، اصلاً به جای آنکه از این سرکشی و طغیان و ویرانگری که مقدمه عمران و آبادی بعد است بنالیم، باید بدان ببالیم. افتخار کنیم در عصری هستیم که حرکت نسل نو سرعت بیشتری دارد؛ خرابیهای بیشتر نشان می‌دهد و به دنبالش آبادیهای بهتر. اما دسته‌ای دیگر نظری دیگر دارند و یکسره از این سرکشی و عصیان می‌نالند: ای بابا! روزگار خراب شده؛ بچه‌ها، پسرها و دخترها دیگر به حرف ما گوش نمی‌دهند؛ ما را نمی‌پسندند؛ ما برای آنها دِمُده شده‌ایم؛ نه حاضرند لباس ما را تنشان کنند، نه حاضرند مثل ما غذا بخورند، نه مثل ما لباس بپوشند، نه مثل ما آمد و شد داشته باشند. هیچ چیز آنها به ما نمی‌خورد. این گروه، این عصیانگری و سرکشی و کنار نهادن ارزشهای دیرین را یکسره محکوم می‌کنند و نشانه انحطاط (انحطاط اخلاقی، انحطاط اجتماعی و انحطاط معنوی) در نسل جوان می‌دانند و همواره وقتی با صاحبنظران روبرو می‌شوند می‌گویند، آقا فکری کنید! همه چیز دارد از دست می‌رود. با دلواپسی و نگرانی با این رویداد روبرو می‌شوند. خوب، کدامیک از این دو دید صحیح است؟ هیچ‌کدام!

درباره این موضوع، که از موضوعات مهم عصر ماست، از دو دیدگاه می‌توان مطالعه کرد. یکی از دیدگاه تعالیم اسلام و آورده وحی (آیین ما در این زمینه چه دید و چه نظری دارد و چه موضعی گرفته) و یکی صرفاً با دید علمی و تحلیل انسانی و اجتماعی، بدون اینکه بخواهیم در ارتباط با آورده وحی نظر بدهیم. یک کار علمی اسلامی و یک کار علمی تجربی. البته راه سوم این است که این دو ناظر در کنار یکدیگر و با هم این مسأله مهم را مورد مطالعه قرار بدهند، که در این صورت نتیجه بهتر و برای ما به درد خورتر خواهد بود.

من اجمالاً به دوستانی که در این جلسه حضور دارند و واقعاً نسبت به این مسائل علاقه دارند و، از این بالاتر، در برابر این گونه نیازهای مهم اجتماعی احساس تعهد و مسئولیت می‌کنند، یادآوری می‌کنم که این موضوع از زمینه‌های بس ارزنده برای تحقیق و مطالعه است. جا دارد کسانی که اهل این مطالعات هستند یکدیگر را بشناسند و با کمک یکدیگر روی این مسأله از هر دو دیدگاه کار بکنند و نتایجی هر روز نوتر و نوتر در اختیار بگذارند. چه بهتر که بخشی از نشریات مدرسه برای اولیا حامل و حامی نتایج بررسی این گروه باشد. آنچه امشب ترجیح دادم در این دیدار به آن بپردازم فقط آن بخش اول است؛ یعنی کلیاتی که در تعالیم اسلامی در این زمینه هست و می‌تواند راهنمای ما در مورد مسائل جزئی و تفصیلی باشد.

از تعالیم اسلام در این زمینه این طور به دست می‌آید که اسلام درگیری دو نسل را به دو شکل و به دو گروه و صنف کاملاً متمایز تقسیم کرده و در هر یک از این دو گروه و شکل و زمینه نظری روشن دارد. زمینه اول عبارت است از درگیری دو نسل بر سر حق و باطل، عدل و ظلم، خیر و شر. این درگیری ممکن است از ناحیه نسل نوسال و نوپا در برابر نسل میانسال و قدیمی‌تر باشد و ممکن است به عکس باشد.

من با صراحت به پدران و مادران حاضر در این جلسه اعلام می‌کنم، در نسل جوان و نوجوان، درصد و سطح، و حتی گرما و حرارت گرایش فطری به حق و عدل و خیر، از گرایش نسل میانسال و قدیمی‌تر بسیار بالاتر است. البته ممکن است در فلان آقا یا فلان خانم میزان حق‌پرستی، حق‌خواهی، حق‌دوستی، عدل‌دوستی و خیرخواهی بیش از دیگری باشد، اما این امر اقلّی است. اما درصد و سطح حق‌گرایی، حق‌دوستی، حق‌پرستی، خیردوستی، و بخصوص عدل‌دوستی، در نسل نوجوان و جوان به طور معمول بالاتر است. و چه تیره‌بخت قومی و مردمی که از این زمینه خداداد مساعد بهره‌برداری شایسته نکند! مبادا آن قوم تیره‌بخت ما باشیم!

جایی بودم؛ پدری در راه حق به تلفنی پاسخ می‌داد. پسر هجده ـ نوزده ساله او ناظر این تلفن بود. پدر در تلفن با یک مقدار تعارفات صحبت می‌کرد.

پسر از گوشه و کنار مطلب حدس زد طرف کیست. بعد از تلفن از پدر پرسید، بابا، با چه کسی صحبت می‌کردی؟ گفت، با فلان کس. پسر گفت، اینکه طرز صحبت کردن با اینها نیست! گفت، مگر چطور بود؟ گفت، با اینها تعارف کردن گناه است؛ او یک انسان ضد حق و ضد عدل بود، چرا با او اینگونه سخن گفتی؟ اگر شما، با کوته‌بینی و ساده‌انگاری، زود این واکنش بچه را با این برچسب که بچه است و خام است و هنوز چم و خم زندگی و روزگار را نمی‌داند و از آداب معاشرت و سنن روابط اجتماعی بی بهره است محکوم کنید و بر آن داغ باطله بزنید، من و شما اگر این کار را کردیم، در شمار آن قوم بدبخت درآمده‌ایم.

دوستانی تشریف دارند که مسئولان و مربیان واحدهای گوناگون آموزشی هستند. دلم می‌خواست مجلس ما وقت بیشتری می‌داشت و اجازه می‌داد تا تبادل نظر کنیم نه اینکه فقط بنده حرف بزنم و شما گوش کنید. دلم می‌خواست از رفقا خواهش می‌کردم تجربه خود را در این سالیانِ درازِ برخورد با نسل جوان طرح کنند تا ببینیم آیا آنها هم این عرضِ من را مبنی بر اینکه در نسل نوجوان و جوان زمینه فکریِ دست نخورده‌تر، آماده‌تر و سازنده‌تری در زمینه گرایش به حق و عدل و خیر یافته‌اند تأیید می‌کنند، یا احیاناً آنها تجربه دیگری دارند. ولی اسلام برای اینکه در این مورد نظری جامع داده باشد حق‌گرایی را منحصر در جوانها نمی‌کند. گاهی اوقات مسأله برعکس است. گاهی پدری، مادری، پدربزرگی، مادربزرگی، در راه حق و عدل و خیر است و با فرزندان و فرزندزادگانی مسخ شده، خودپرست، و نه حق‌پرست، روبروست؛ تکلیف او را هم باید روشن کرد. مسأله از دید اسلام روی جوانی و پیری دور نمی‌زند، بلکه روی حق‌پرستی، حق‌گرایی و باطل‌گرایی دور می‌زند. لذا قرآن خطاب به نسل جوان مطلبی در این باره دارد؛ خطاب به پدر و مادر و نسل میانسال و بزرگسال نیز تذکری در این باره دارد؛ خطاب به همه، بدون تفاوت میان کوچک و بزرگ، نیز یادآوری مؤکّدی دارد. خطاب به نسل نوجوان می‌گوید: «و وصّینا الانسان بوالدیه حَمَلَتهُ اُمُّهُ وَهناً عَلی وَهنٍ و فِصاله فی عامَین اَنِ اشکرلی و لِوالدیک الیَّ المصیر و ان جاهَداکَ عَلی اَنْ تُشرِکَ بی ما لَیسَ لَکَ بِه علم فَلا تُطعهُما و صاحِبهُما فیِ الدُّنیا مَعروفاً و اتَّبِع سَبیلَ مَنْ اَنابَ اِلیَّ ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُم فَاُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلون.» به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم. مادر با چه حال زار و ناتوانی بار این فرزند را کشید! بارداری‌اش تا از شیر بازداشتنش دست کم دو سال طول کشید. ـ دو سال! شما چند سال زندگی می‌کنید؟ اگر مادری چهار فرزند بیاورد، شش تا هشت سال از بهترین سالهای زندگی‌اش را در این راه سرمایه‌گذاری کرده است. ای فرزند، هشیار باش! مواظب باش! پاس و سپاس این خدمت مادر و پدر را بدار! سپاسگزار من که خدایت هستم و پدر و مادرت باش! یادت نرود که عاقبت پیش من می‌آیی. حساب این کار را از تو خواهم خواست. با این تأکید خطاب به نسل جوانسال و میانسال، پاسداری از پدر و مادر را می‌خواهد. اما با تمام این تأکیدها اظهار می‌دارد که اگر پدر و مادر به تو ور رفتند که در کنار آفریدگار جهان خدا یا خدایانی را مورد پرستش و اطاعت قرار بدهی و به خدایی بگیری، در این صورت به حرفشان گوش نکن! فقط یک کار بکن: تا زنده هستند سعی کن با آنها مماشات کنی. خوب زندگی کن اما به حرفشان گوش نده. راه خود را برو؛ عصیانگر باش؛ برو دنبال راه آنهایی که به سوی من (خدایت) روآوردند و بازگشتند. بعد پیش من می‌آیید و در آن هنگام به شما خواهم گفت چه کار می‌کردید. حسابها را آنجا صاف می‌کنم.

«و وصّینا الانسانَ بوالدیه حُسناً و اِن جاهداک لِتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما. الیّ مرجعکم و انبّئکم بما کنتم تعملون.» این آیه نیز همان مضمون را به صورت فشرده‌تر دارد. خوب، نسل جوان از این دستور اسلام چه می‌فهمد؟ آیا می‌فهمد

درگیری دو نسل در زمینه حق و باطل، خیر و شر، حق و عدل: اسلام این درگیری را نه شوم دانسته و نه بد تلقی کرده، بلکه آن را عامل تکامل و تحرک و پویایی جامعه و حق‌پویی و حق‌یابی و حق‌جویی انسان‌ها شناخته است. توصیه می‌کنم، بر طبق توصیه اسلام، بکوشید در داخل خانواده حقْ محور برخورد فکری شما باشد. بزرگترها، به حق تن در بدهید! بچه‌ها، به حق تن دربدهید! بگذارید خانواده هر مسلمانی براستی خانواده اسلامی باشد؛ یعنی تسلیم در برابر حق.

که همیشه باید سر به راه و دنباله‌رو پدر و مادر باشد؟ بسیار برای من تلخ است که حتی از میان دوستان خودمان، پدران و مادرانی تماس می‌گیرند و مراجعه می‌کنند، می‌گویند فلانی، می‌توانی ما را راهنمایی کنی؟ می‌گویم، چه فرمایشی دارید؟ چه مشکلی پیش آمده؟ می‌گویند هیچ، بچه‌ها سر به هوا شده‌اند. به راه دیگری می‌روند. می‌پرسم، به کدام راه؟ وقتی خوب تحقیق می‌کنی می‌بینی آقا پسر و خانم دختر نسبت به پدر و مادرش در راه حق جدی‌تر، رهروتر، و کوشاتر است و اختلاف پدر و مادر و دختر و پسر بر سر این است که پدر و مادر می‌خواهند در این حق‌پرستی و حق‌پایی و راه‌حق پویی ترمز او باشند و او تن به این ترمز نمی‌دهد. بنده در پاسخ این پدران و مادران چه پاسخی بدهم؟ نمی‌دانم شما چه صلاح می‌دانید، ولی صلاح خدا این است که می‌گوید تو وظیفه داری به جای اینکه بچه‌ها را نصیحت کنی مدتی پدر و مادر را نصیحت کنی؛ بگو ای مسلمان، کجای کاری؟! افتخار کن که فرزندت از تو در راه حق کوشاتر و پویاتر است. این چه ژست نامطلوبی است که گرفته‌ای؟ کمکش کن! ترمز او مباش! بنده به ناچار طبق توصیه خداوند همین کار را کرده‌ام، و باز هم می‌کنم. قرآن این نوع عصیانگری و برآشفتن و تن به فرمان و دلخواه پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ در ندادن را تکریم و تجلیل و توصیه می‌کند و اصلاً فرمان می‌دهد که «و ان جاهداک ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلاتطعهما.» من فقط باید به بچه‌ها همان نصیحت قرآن را بکنم که «و صاحبهما فی الدنیا معروفاً»؛ راهت را برو، در عین حال با پدر و مادری که جور دیگر می‌اندیشند و عمل می‌کنند پرخاشگری مکن؛ مماشات بکن.

پدری گله می‌کرد که دخترم به خانه آمده، می‌گوید بابا، آیا این قالیچه ابریشمی که روی آن قالی کاشان انداختی در خانه ما زیادی نیست؟ فکر کن بچه‌های عمه‌ام، که خواهر توست، خرج تحصیل ندارند؛ عید که می‌آید نمی‌توانند لباس حسابی تنشان بکنند؛ آیا این سزاوار است که در خانه تو قالیچه ابریشمی روی قالی کاشان بیفتد ولی آنها اینطور باشند؟ بعد این دختر در این مورد به پدر اصرار و پافشاری می‌کند؛ پدر دلخور می‌شود و شکایت پیش ما می‌آورد که آقا، چکار کنیم تا این بچه‌ها اینقدر در کارها فضولی نکنند؟ مسلمان! اسلام، نوجوانِ فضول بار می‌آورد. اگر دلت نمی‌خواهد، برو به آیین دیگری ملتزم شو.

به پدر و مادر هم همین را می‌گوید، «یا ایُّها الَّذینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُم اَمْوالُکُم وَ لا اولادُکُم عَن ذِکـر اللهِ وَ مَن یَفْعَل ذَلِکَ فاولئِکَ هُمُ الخاسِرُون.»

ای انسانهای صاحب عقیده و معتقد به خدا و راه خدا! اگر دیدید بچه‌ها به راه باطل می‌روند و شما را به راه باطل می‌کشانند و علاقه به بچه‌ها مانع حق‌خواهی و حق‌پرستی و راه حق پویی شماست، از بچه‌ها صرف نظر کنید نه از راه حق. چه افرادی را می‌شناسم که ده ـ پانزده سال دنبال این حرفها دویدند، حالا می‌بینند واقعاً زندگی را باخته‌اند. دائماً می‌گویند فلانی، اشتباه رفتیم، عمر خود را ضایع کردیم، این سالهای ارزنده را تباه کردیم؛ نمی‌ارزید! بله، نمی‌ارزد. «لا تُلهکم اموالکُم وَ لا اولادکم عَن ذِکراللّه و مَن یَفعَل ذلِکَ فاولئکَ هُمُ الخاسرون.» ایمان و عمل بر طبق ایمان مایه نزدیکی به حق است. این است که سعادت و امنیت خاطر در دو سرا می‌آورد. فرمان قرآن به نسل میانسال و بزرگسالِ حق‌پرستی که در برابر گرایشهای باطلِ بچه‌ها و جوانها قرار می‌گیرد این است؛ فرمان عمومی: «قل اِن کان آبائُکم و ابنائُکم و اِخوانُکم و اَزواجُکم و عشیرتکم و اَموالٌ اقترفتموها و تجارهٌ تَخشَونَ کَسادَها و مَساکِنُ تَرضونَها اَحَبَّ اِلَیکُم مِنَ اللهِ و رَسُولِه وَ جهادٍ فی سَبیلِه فتربَّصوا حتّی یأتی اللهُ بِاَمرِه و اللهُ لایَهدِی القَوْمَ الفاسِقین.» اگر پدرانتان (برای شما نوجوانها)، پسرانتان (برای شما میانسالها)، برادرانتان، همسرانتان، قوم و خویشانتان، ثروتی که به دست آوردید، تجارت و داد و ستدی که از کسادشدنش بیمناک هستید، خانه و کاشانه و زادگاه و شهر و دیاری که از آن خوشتان می‌آید و آن را می‌پسندید، اگر اینها پیش شما دوست داشتنی‌تر از خدا و پیامبر خدا و جهاد و فداکاری در راه خداست، حرفی نیست؛ فقط می‌گویم منتظر نتیجه شوم این وضع باشید و در انتظار آن باشید که فرمان قدر الهی فرا خواهد رسید. بعد هم بیخود نگویید «اهدنا الصراط المستقیم».

ای پدران و مادران؛ ای انسانهایی که برای شما ارزش و محبوبیت این چیزها از خدا و پیامبر و فداکاری در راه او بیشتر است، بیخود اهدنا الصراط المستقیم نگویید؛ چون خداوند مردم دنیادوستِ تبهکار را هدایت نمی‌کند. درگیری دو نسل وقتی بر سر حق و خیر و عدل، از یکسو، و باطل و شر و ظلم، از سوی دیگر باشد، دستور قاطع و روشن قرآن این است. ابهامی ندارد. فقط یک سؤال پیش می‌آید. گاهی، هم ما حق را می‌واهیم و هم بچه‌ها. یعنی، از نظر اینکه هر دو حق را می‌خواهیم با هم اختلاف نداریم. هم ما خیر می‌خواهیم هم بچه‌ها؛ هم ما عدل می‌خواهیم هم بچه‌ها؛ اختلاف نظر در این است که ما می‌گوییم حق این است و آنها می‌گویند حق آن است. ما می‌گوییم عدل این است، آنها می‌گویند عدل آن است. ما می‌گوییم خیر این است، آنها می‌گویند خیر آن است. اینجا چکار کنیم؟ اینجا تکلیف روشن است. جناب عالی، به عنوان پدر و مادر، ولایت فکری بر فرزندتان ندارید. فرزندتان هم به عنوان اینکه من جوانم و بهتر می‌فهمم ولایت فکری بر سرکار ندارد. هیچ کدام بر همدیگر ولایت فکری ندارید. ولایت فکری مالِ وحی است و آگاهان وحی در دایره وحی؛ مال علم است و مطالعات حساب شده در قلمرو علم. نه شما به عنوان پدر و مادر درصدد تحمیل نظرتان در نسل نو باشید و نه نسل نو درصدد تحمیل بر شما. اگر ملجأ و مرجعی دارید که طرفین می‌پذیرید، به او مراجعه کنید. اگر می‌خواهید با همدیگر کاوش مشترک و مباحثه داشته باشید، خوب، چه اشکال دارد که پدر با بچه‌اش بنشیند گفتگوی آرام با حق مساوی داشته باشد؟ چه اشکالی دارد که پدر با دخترش، مادر با پسرش، پدر و مادر با دختر و پسرشان، امکانی برای تبادل نظر سالم در داخل خانواده به وجود بیاورند؟ آیا حتماً باید در مسائل فکری به عنوان ولیّ اظهار نظر کنند؟ اسلام چنین چیزی نگفته است. بالاتر از این، اسلام می‌گوید فرزندانی که به راه باطل می‌روند و بعد در روز رستاخیز می‌گویند خدایا، اینها هستند بزرگترهای ما و بزرگان ما و اینها ما را گمراه کردند؛ به آنها گفته می‌شود شما مسئولیت خودتان را داشتید؛ می‌خواستید به حرف اینها گوش نکنید. این تربیت اسلام است. اسلامی که به فرزند می‌گوید تقلید از پدر و مادر تقلیدی باطل است، شما از این فرزند چه توقع دارید؟ به پدر و مادری که بگویند خدایا، بچه‌های ما را به این راه کشانده‌اند، می‌گوید مگر نگفتم دنباله‌رو بچه‌های عزیزدردانه‌تان نباشید؟ استقلال! مگر بچه شما وقتی به سن بلوغ و تکلیف می‌رسد وظیفه ندارد خودش درباره همه مسایل تحقیق کند و از نو دین خودش را انتخاب کند؟ مگر شما نمی‌گویید اسلام چنین دینی است؟ پس چرا حاضر نیستید به لوازم این دین و به لوازم این مبنای ارزنده عالی انسانی تن در بدهید؟ هم خدا را می‌خواهید

هم خرما را! به این مسایلِ عالیِ اسلام فقط وقتی سرِ منبرها و در مقالات گفته می‌شود افتخار می‌کنید، اما در مقامِ عمل از آن وحشت دارید؟

درگیری دو نسل در زمینه حق و باطل، خیر و شر، حق و عدل: اسلام این درگیری را نه شوم دانسته و نه بد تلقی کرده، بلکه آن را عامل تکامل و تحرک و پویایی جامعه و حق‌پویی و حق‌یابی و حق‌جویی انسانها شناخته است. توصیه می‌کنم، بر طبق توصیه اسلام، بکوشید در داخل خانواده حقْ محور برخورد فکری شما باشد. بزرگترها، به حق تن در بدهید! بچه‌ها، به حق تن دربدهید! بگذارید خانواده هر مسلمانی براستی خانواده اسلامی باشد؛ یعنی تسلیم در برابر حق.

و اما زمینه دوم درگیری در مسائل دیگر است. مسائل دیگری که در داخل خانواده زمینه درگیری پدر و مادر و بچه‌ها می‌شود به دو بخش تقسیم می‌شود: یکی بخش مربوط به رعایت حدود و حقوق پدر و مادر و فرزندان؛ حق متقابل. دستور اسلام در این باره این است که ای مسلمان، خواه جوانسال باشید خواه میانسال یا بزرگسال، سعی کن حقوق و حدود دیگران را رعایت کنی، ولو آنها حقوق و حدود تو را رعایت نکنند. مگر این قرآن، این اسلام، این حدیث و سنت نیست که ما را دعوت می‌کند به شعار «صِل مَن قَطَعَک»؟ چه شعاری! تا آنجا که به خودسازی فردی مربوط است و تا آنجا که عوارضِ نامطلوب اجتماعی به وجود نمی‌آورد، ای انسان، صِل من قَطَعَک! پدر، مادر، اگر بچه‌ات قدرناشناس است تو وظایفی را که نسبت به آنها داری عمل کن. همین‌طور ای فرزندان، «و قَضَا رَبُّک الا تعبُدُوا الا ایّاهُ و بالوالدَین احساناً امّا یَبلُغَنَّ عندَکَ الکبَر، اَحَدُهُما او کلاهُما، فَلا تَقُل لَهُما اُفٍ و لا تَنهَرهُما و قُل لَهُما قولاً کریماً. وَ اخفِض لَهُما جِناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحمَهِٔ و قُل رَبِّ ارحَمهُما کما رَبَّیانی صَغیراً.» فرمان خدایت این است که جز یک خدای یکتا را مپرستید و با پدر و مادر خوش‌رفتار باشید. اگر پدر یا مادر، یا هر دو، پیش تو بودند و به سن پیری رسیدند، در پرستاری از آنها حتی وای هم نگو! آنها را آزار نده. با آنها با احترام حرف بزن. بال برای آنها بر زمین بگستر. برای آنها بال تواضع بر زمین بگستر؛ تواضعی از روی عاطفه و رحمت و مهر و دلسوزی. حتی دعا کن، بگو خدایا، پدر و مادرم را مشمول مهر خودت قرار بده، همان‌طور که آنها مرا در کودکی پروریدند و پرورش دادند. البته همین آیه یادآور عهد بزرگ فرزند بر پدر و مادر است، چون می‌گوید، «و قل ربّ ارحمهما کما ربّیانی صغیراً»؛ همان‌طور که آنها وقتی من کودک بودم مرا پرورش دادند... معلوم می‌شود پدر و مادر باید در پرورش فرزندان کوشا باشند تا درخور این دعا باشند.

به خودم و به شما توصیه می‌کنم، اگر می‌خواهیم بچه‌ها در روز فرسودگی و سالخوردگی و پیری و از کار افتادگی برای ما بچه‌های دلسوزی باشند، همین حالا این مطلب را به آنها یاد بدهیم. چه جور یاد بدهیم؟ آیا به این شکل که دائماً در خانه شعار قرآنی درست کنیم که «و اخفض لهما جناح الذُّلّ من الرَّحمَهِٔ» مثل آدم طلبکار! درست مثل اینهایی که در مغازه تابلو زده‌اند که امروز نقد، فردا نسیه. یا با عمل نشان بدهیم؟ اگر من و شما امروز با عاطفه و محبت و دلسوزی مراقب پدر و مادر بودیم، بچه‌ها خود به خود این را یاد می‌گیرند. خانم، دختر شما که در خانه دهها بار ناظر این بوده است که به شوهرتان گفتید، «آخر من تا کی باید در پرستاری کردن از مادرت با تو همکاری کنم؟» چه انتظاری می‌رود که این دختر فردا پرستار شما و شوهرتان باشد؟ چند درصد از ما عملاً به این بچه‌ها درس پدرداری و مادرداری می‌دهیم؟ ـ لااقل به خودمان راست بگوییم!